

نگاهی به «ما به روایت من»

گزیده اشعار علی‌رضا سپاهی لایین

محمد خراسانی

به شاعری که منم، گوش عشق بسپارید
مگر که حرمت فریاد را نگه دارید
از این سپاهی شاعر چه انتظاری هست
اگر نخواسته باشید گام بردارید

می‌توانست باشد.

یادش به خیر، حال و هوای دهات ما
آن روزها که روی تو بود التفات ما
هر شب کنار پنجره‌ها خواب می‌شدیم
با هیچ کار تیره نشد از تباط ما...
یک شب حضور محترم عشق می‌رسیم
بگذار برطرف بشود مشکلات ما
ما در کلاس شعر، شلوغ نمونه‌ایم
شکر خدا که بیست نشد انضباط ما

این به شعر سپاهی صمیمت و جذابیتی خاص بخشیده بود و در محافل
دانش‌آموزی که سپاهی در آن سالها در واپسین سالهای دبیرستان
بود بازتابی کمابیش گسترده یافت و بر بسیاری از دانش‌آموزان و
غیردانش‌آموزان آن سالها تأثیر گذاشت.

این نقش علی‌رضا سپاهی در شعر جوان اواخر دهه شصت و اواخر دهه
هفتاد نباید از نظر دور بماند.

من «کارنامه‌ای است نسبتاً کامل و جامع از حدود بیست
سال شاعری علی‌رضا سپاهی لایین. کتاب، در سلسله معروف به «کتابهای
تکا» منتشر شده است و به گمان من انتشارش ضروری می‌نمود، چون از
این شاعر با وجود دو دهه سابقه روشن در شاعری، کتابی که فراخور این
سابقه و تأثیرگذاری باشد، منتشر نشده بود. به همین سبب در بررسی آن
نمی‌توان این سیر تاریخی نه‌چندان کوتاه را در نظر نگرفت و از سال‌های
دور شروع نکرد.

ما در کلاس شعر، شلوغ نمونه‌ایم

شعر علی‌رضا سپاهی در آغازین سال‌های شاعری‌اش بیشتر با این صفات
شناخته می‌شد: زبان سهل و ممتنع و نزدیک به محاوره، همراه با بعضی
نوآوری‌ها در قالب و صورت شعر. این شعرها تا حدود خوبی از تعبیرها،
تکیه‌کلام‌ها و ضرب‌المثل‌های مردم برخوردار بود، آنچه آن را در مجموع
«مردم‌گرایی در زبان» می‌توان نامید. این در آن سال‌ها پدیده غریبی
به حساب می‌رفت، همان که از مصادیق شلوغ‌بودن در کلاس شعر

اما خاصیتی دیگر که باز در همین شعر جلوه دارد، نوعی سنت‌شکنی و آشنایی‌زدایی است، چنان که در غزل بالا در قافیه‌های صوتی می‌بینیم. این زبان محاوره‌ای و سنت‌شکنی‌های صوری شاید برای امروز و پس از بیست سال نوآوری در غزل چیز عجیبی به حساب نیاید، ولی در آن سالها به راستی قابل توجه بود و اگر در نظر سنت‌گرایان مصداق شلوغ نمونه بودن در کلاس شعر به حساب می‌آمد، البته برای جوانهای پر شر و شوری مثل محمد رضائی فرخانی و عباس چشامی و حسین تقدیسی و دیگر بانیان خیزش ادبی جوانان شاعر خراسان و سپس همه کشور، بسیار جذاب بود.

ولی این خاصیتها به این شکل بارز و برجسته‌اش در شعر سپاهی دیر نپایید و به مرور زمان قدری درونی‌تر شد، به گونه‌ای که امروزه این همنوایی با زبان گفتار را در لایه‌های پنهان‌تر شعرش می‌بینیم:

گره‌ای عاشق زیبایی انسان شده بود
آن قدر عاشق و بی‌دل که پریشان شده بود
عشق انسان و دل گربه کوچک؟ باری...
کار سختی است، ولی سخت هم آسان شده بود
گربه عاشق و دل‌باخته در شهر غریب
کنج ویرانه یک باغچه مهمان شده بود...
فواره‌ها که یخ زده بودند، وا شدند

آن زبان سهل و ممتنع در شعر سپاهی لایین به زودی با یک خاصیت دیگر همراه شد که آن هم کمابیش تازگی داشت، یعنی رعایت نوعی طرح روایی در غزل، که در آن سالها کمتر آزموده شده بود و به واقع از تجربه‌های اواسط دهه هفتاد تا کنون است.

این چیزی است که در شعر سپاهی همچنان باقی مانده و حتی تعمیق شده است، چنان که در همان شعر بالا (گره‌ای عاشق زیبایی انسان شده بود) از کارهای سالهای اخیر، دیده می‌شود.

این به گمان من از مهم‌ترین دستگیره‌های قوت شعر سپاهی است و او در هر جا که توانسته است یک طرح منسجم و البته تازه و غافلگیرکننده را بیازماید، شعری فوق‌العاده آفریده است، مثل غزل «فواره‌ها» که از بهترین‌های اوست و از غزل‌های خوب این دو دهه اخیر.

باز این روایت به دو گونه است. در شعرهایی مثل «فواره‌ها» خود طرح بدیع است و تمثیلی کلی در خود دارد. ولی در شعرهایی از نوع «در غدیر» طرح بسیار ساده است و شاعر فقط با آرایشهای بیانی در محور افقی کوشیده است شعر را جذاب بسازد که البته خالی از توفیقی هم نیست، ولی چندان خیره‌کننده هم از کار درنیامده است.

این را بگویم که سپاهی در شعرهای مناسبی و یا آیینی خویش، هیچ به قوت دیگر شعرها ظاهر نشده است، شاید چون در اینجا برای آزمودن آن هنرمندیهای خاص خود محدودیت داشته است، هم از نظر زبان و هم از نظر طرح. به واقع شاعر ناچار است یک طرح روایی موجود را دنبال کند و نتیجه‌اش شعرهای نسبتاً متوسطی همچون «دل خونین»، «در کربلا»، «خون آلود» و «زیباترین حماسه» شده می‌شود.

هر آن که فکر می‌کند خدا یکی است، کافر است

چنان که گفتیم یکی از مصادیق شلوغ نمونه بودن و البته از امتیازهای خاص سپاهی لایین، آشنایی‌زدایی‌های او بوده است. این خلاف‌آمدها در دو شکل خودنمایی می‌کند:

۱. در صورت و ساختار شعر، مثل قافیه‌کردن کلمات بر حسب تلفظ آنها و تکرار بعضی بیتها و مصراعها چنان که در شعر «حقیقت» دیده می‌شود که شاعر بیت مطلع را در سه جای شعر تکرار می‌کند و این باز در سالهای سرایش این شعر، کاری کاملاً غیرمعمول به حساب می‌آمد.

۲. در پایان‌بندی شعر. پایان‌بندی شعرهای سپاهی غالباً غیرمنتظره و غافلگیرکننده است. این غافلگیری گاه با قافیه‌ای کاملاً غیرقابل پیش‌بینی رخ می‌دهد، مثلاً قافیه «میمون» در واپسین بیت غزل «نار». گاهی نیز با یک نقد و داوری خلاف معمول رخ می‌دهد، مثل این بیت از غزل «گلایه» خطاب به حضرت امام رضا(ع):

**تو را چنان در طلا نهند کرده‌اند اینجا که بیم دارم
به بارگاه تو این جماعت به خاطر گنبدت بیاید**

و گاه با بازکردن یک گره یا ابهام‌زدایی از شعر صورت می‌گیرد، مثل بیتهای آخر غزلهای «بانوی باران» و «گربه».

۳. در درونمایه شعر، با نگاههایی نسبتاً متفاوت و نقدآمیز که شاعر به جهان اطراف خود دارد. مثلاً در غزل «خدای من» او توصیفی غیرمعمول از خالق هستی دارد و در نهایت به مصراعی شطح‌آمیز می‌رسد، هر چند وقتی این مصراع را در بستر شعر ببینیم، توجیه‌پذیر می‌نماید.

**گروهی از میان ما خدایشان بزرگ نیست
خدایشان درست مثل شخص‌شان محقر است**

**گروهی از میان ما خدای پرغرورشان
همیشه کینه‌ورز و اخم‌کرده و ستمگر است**

**گروهی از میان ما خدای مه‌گرفته‌شان
شبیبه دیدن از ورای شیشه‌ای مشجر است**

**ولی خدای من خدای عاشقی که روز و شب
میان چشمه تبسمش دلم شناور است**

**خدای من جداست است خدای سختگیرشان
مرا کسی که آفریده، یک خدای دیگر است**

**... به نام نامی یگانه‌اش قسم که بی‌گمان
هر آن که فکر می‌کند خدا یکی است، کافر است**

به واقع شاعر ما کمتر تابع جریان معمول غزل‌سرایی این دو دهه است. شعرش رنگ و بویی متفاوت و در بسیار موارد قابل تشخیص دارد. این خود جذابیتهایی به کارش بخشیده است.

همیشه خواسته‌ام حرف تازه‌ای باشم

اما یکی از جلوه‌های بارز این رنگ و بوی خاص در شعر سپاهی، داوریهایی متفاوت و گاه معترضانه‌ای است که نسبت به مسایل اجتماعی دارد. این

شعر به ویژه در سالهای اخیر، شعری انتقادی و اعتراض‌آمیز است. ولی آنچه مهم است، این است که این انتقادات به همان مباحث معمول و شایع فقر و غنا و فراموش شدن ارزشها محدود نمی‌ماند و گاهی وارد مفاهیم عمیق‌تری می‌شود، چنان که در غزل «سؤال» می‌بینیم

**مدام زمزمه کردیم ما عزیز تریم
چنان که باورمان شد سرآمد بشریم
تمام راه چنین بود و ما نپرسیدیم
که با کدام دلیل از تمام خلق سریم؟
عجب لطیفه‌بی لطف و کهنه‌ای است که ما
به آنچه بوده ولی نیستیم، مفتخریم**

من سپاهی را در نیمه دوم کتاب او بیشتر شاعر یأس می‌بینم، البته یأسی حماسی، که کسی که یک دوره قهرمانی را طی کرده است، دچارش می‌شود. ولی این دوره قهرمانی، در سالهای دور و پیشینه‌های غبار گرفته نیست (چنان که مثلاً در شعر اخوان ثالث دیده می‌شد) بلکه در سالهایی است که شاعر خود در جوانی آنها را تجربه کرده است. چنین است که اکنون با یادکرد آن خاطره‌ها می‌گوید

**اگر یک روز هم‌دردان دیروز مرا دیدی
بگو این روزها از دست ایشان سخت دلگیرم
بگو از شانه‌های لاغرم خون می‌زند بیرون
بگو دیگر گذشت از استخوان صبر، شمشیرم
کشورم را دوست دارم، مردمش را نیز هم**

شاید باید پیش از این به گستردگی مضامین و موضوعات در شعر سپاهی اشاره می‌کردم. او دایره‌ای وسیع از موضوعات را در شعر خویش آزموده و شاید در هیچ موضوعی نیز بیش از پنج غزل نسروده است. این به گمان من یک نقطه قوت است. به راستی چه ضرورتی دارد پنج دفتر شعر هم‌هانش عاشقانه داشتن، یا یک دیوان، هم‌هانش شعر مدح و منقبت؟ به نظر من شاعری خوب است که به قول خاقانی به یک شیوه داستان نزند.

در این کتاب از سپاهی لایین، تقریباً برای همه مسایل، دل‌بستگی‌ها و دغدغه‌های انسان ایرانی امروز، می‌توان شعر یافت؛ از حمد و نعت بگیرد، تا شعر عاشقانه و اجتماعی و سیاسی و مفاخره‌های ملی و شعر برای پدر و مادر و فرزند و همسر و زادگاه و کشور و حتی گروه‌های اجتماعی و فکری مثل هنرمندان و رزمندگان و حتی معارضه با روشنفکرانها و فرصت‌طلبان.

این تنوع محتوایی به گمان من این کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای را از یکنواختی و ملال‌انگیزی بدر آورده است، گذشته از این که به شعر سپاهی قابلیت کاربرد عملی بیشتری در مقام‌های مختلف بخشیده است. این شیوه باعث می‌شود که کتاب هم برای دوستداران تغزل چیزی داشته باشد، هم برای مشتاقان حماسه، یا به عبارت دیگر، در رزم و بزم به کار آید.

با این همه به نظر من دو چیز در شعر سپاهی برجسته‌تر است، «وطن» و «مردم». یعنی دغدغه‌های اصلی شاعر ما اینهاست. ولی جالب این است که در هر دو مورد، او ضمن یادکرد مفاخر، به دام ملی‌گرایی مفرط نیفتاده است و از آنانی نیست که بگوید «هنر نزد ایرانیان است و بس» و اگر بپرسیم که «کدام هنر از میان هنرهای هفتگانه؟» پاسخی نداشته باشد. جالب این که شاعر ما به سبب وابستگی قومی خویش، شعرهایی برای قوم و قبیله‌اش دارد، ولی در اینجا نیز از موضع سازنده و وحدت‌بخش به موضوع می‌نگرد، چنان که در شعر «دستاویز» می‌بینیم:

**کشورم را دوست دارم، مردمش را نیز هم
در دلم شیراز جا دارد، ری و تبریز هم
کردم، اما پارسی را پاس می‌دارم به شعر
شهریارم، گاه با ترکان شورانگیز هم
با شمال دخترانش سبز می‌پوشم بهار
جنگلش را می‌کنم پیراهن پاییز هم
با جنوب مردمش قد می‌کشم تا سیستان
تا عرق‌ریزان گندمزار حاصل‌خیز هم**

و اگر هم انتقادی هست، چنین با ظرافت و ملاحظت مطرح می‌شود:

**کاش مثل کار و زحمت، کاش مثل داغ و درد
سهم می‌دادند ما را از مقام و میز هم**
و این هم از پایان‌بندی‌های خوب سپاهی است که هم شگفتی‌آفرینی در قافیه دارد و هم خلاف‌آمد در موضوع.

پایانه

کتاب اسم بسیار خوبی دارد، بر خلاف بیشتر کتابهای شعر سالهای اخیر، به‌ویژه در میان جوانی که اسمهایی دارند که به اسم آدمیزاد نمی‌خورد، یعنی به اسم کتاب آدمیزاد نمی‌خورد.

باری، اسم این کتاب به خوبی از ساختار محتوایی‌اش حکایت می‌کند، حقیقت نیز همین است که شعر جناب سپاهی غالباً از زاویه دید اول شخص سروده شده و حتی از دغدغه‌های شخصی خالی نیست، ولی بیشتر اینها مصداق‌های عام و اجتماعی نیز یافته و زبان حال مردم شده است.

ولی متن کتاب آن‌قدرها یکدست و پیراسته نیست. من یکدست نبودن سطح شعرها را طبیعی می‌بینم، چون کتاب حاصل سالهای نوجوانی تا پختگی شاعر ماست و حتی همین ناپیکدستی، کار ما را در بررسی سیر تحول شعر او سهل می‌کند. ولی ناپیکدستی متن البته قدری به چشم می‌زند. کتاب قدری غلط دارد و بعضی سهل‌انگاری‌ها در رسم‌الخط و تایپ متن. مثلاً من اگر به جای جناب سپاهی بودم، مصراع «تا عرق‌ریزان گندمزار حاصل‌خیز هم» را چنین می‌نوشتیم: «تا عرق‌ریزان گندمزار حاصل‌خیز هم» تا کسی مثلاً آن «گندمزار» را «گند مزار» نخواند. در دیگر موارد هم چیز‌کهایی می‌توان گفت و من از ترس این که ذوق ویراستاری‌ام گل کند و از مسیر اصلی منحرف شوم، سخن را کوتاه می‌کنم.